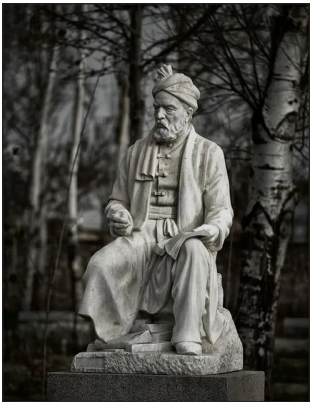


✦ نقل قول

یکی از استادان زبان و ادبیات فارسی:

از شناسنامه فرهنگی ایران غفلت نکنید



علیرضا قیامتی، استاد زبان و ادبیات فارسی، در گفت‌وگو با ایسنا گفت: «پیش از فردوسی شخصیت‌هایی همچون رودکی که به‌درستی پدر شعر فارسی لقب گرفته و حتی یعقوب لیث صفار، با تشویق شاعران به سرایش شعر به زبان فارسی، در حفظ و گسترش این زبان نقش ایفا کرده بودند. باین حال شاهنامه و کار سترگ فردوسی نقطه عطفی بی‌مانند در تاریخ زبان فارسی به شمار می‌آید. شاهنامه مهر تثبیت بر بیشانی این زبان زد و پرچم هویت فارسی را برافراشت. اگر شاهنامه نبود، شاید سرنوشت زبان فارسی به گونه‌ای دیگر رقم می‌خورد و امکان داشت زبان شد. بنابراین شاهنامه‌رامی توان بزرگ‌ترین عامل پایداری زبان فارسی دانست.»

این استاد ادبیات فارسی نقش خراسان در ادبیات فارسی را برجسته دانست و افزود: «خاستگاه فردوسی نیز در شکل‌گیری شخصیت و اندیشه‌اش بسیار مؤثر بوده است. زبان فارسی از خراسان برخاست و فرهنگ ایرانی به ویژه پس از اسلام، در خراسان شکوفا شد. نخستین شاعران، مورخان و نویسندگان به زبان فارسی همگی از این منطقه برخاسته‌اند و خراسان نقشی کلیدی در تثبیت زبان فارسی و هویت ایرانی ایفا کرد. در این میان، فردوسی و شاهنامه نقشی محوری داشتند. اگرچه دیگر شاعران خراسانی مانند ابوشکور بلخی، رابعه بلخی، رودکی، ناصر خسرو و سنایی نیز سهم بزرگی دارند، اما فردوسی و شاهنامه جایگاهی منحصر به فرد و ویژه‌ای دارند.» قیامتی با اشاره به بُعد جهانی شاهنامه اظهار کرد: «این جایگاه ویژه علت تکریم همیشگی فردوسی در فرهنگ ایرانی است. او فراتر از یک شاعر ملی، شاعر بشریت است. تأثیر شاهنامه‌رامی توان در حماسه‌های بزرگ دنیا مشاهده کرد، از حماسه‌های ارمنی و قزاقستانی گرفته تا ماناس قرقیزستان. حتی در بوسنی و هرگووین، ژاپن، کشورهای عربی شمال آفریقا و اروپا، ردپای شاهنامه دیده می‌شود. این کتاب هم حماسه انسانی و هم حماسه ایرانی است و به همین دلیل اثری ویژه و یکتا به شمار می‌رود.»

قیامتی در ادامه با اشاره به لقب «حکیم» برای فردوسی بیان کرد: «لقب «حکیم» که به فردوسی اطلاق شده تنها یک واژه ساده نیست، بلکه بیانگر وسعت دانش و عمق اندیشه اوست. شاهنامه پر از آموزه‌های علمی، پزشکی، ستاره‌شناسی، فلسفی، تاریخی و اخلاقی است. فردوسی در مقام یک نظریه‌پرداز اجتماعی، حکومتی و فرهنگی ظاهر می‌شود؛ کسی که با تسلط بر دانش‌های گوناگون توانسته است اثری بی‌پایند که نه تنها یک کتاب، بلکه یک مکتب است. با وجود چنین جایگاه بزرگی متأسفانه آثار فردوسی به آن‌گونه که باید در نظام آموزشی ما به ویژه در مقاطع ابتدایی و متوسطه جای نگرفته‌اند. اگرچه بخش‌هایی از شاهنامه در برنامه‌های درسی وجود دارد، اما کافی نیست و نیاز به توجه بیشتر دارد. بی‌توجهی به شاهنامه به نوعی غفلت از شناسنامه فرهنگی ایران است. شناخت شاهنامه یعنی شناخت ایران، پیوستگی و اتحاد ایرانیان و این خود بزرگ‌ترین فرصت برای مقابله با تهدیدهای بیرونی است.» قیامتی با اشاره به راهکارهایی برای آشنایی مؤثر نسل جوان با شاهنامه گفت: «برای آشنایی مؤثر نسل جوان با شاهنامه، باید از زبان هنر و تکنولوژی بهره برد. ساخت بازی‌های رایانه‌ای با الهام از داستان‌های شاهنامه، طراحی انیمیشن‌ها و فیلم‌هایی جذاب برای کودکان و نوجوانان می‌تواند جایگزینی مناسب برای شخصیت‌های خیالی غربی باشد. مانیز می‌توانیم قهرمانان بومی و الهام‌بخش داشته باشیم که از دل فرهنگ خودمان برآمده‌اند. لازم است زبان مفاهیم شاهنامه را به زبان کودکان و نوجوانان برگردانیم و با راستن آن‌ها به هنر، مسیری نو برای پیوند باین اثر فراهم کنیم.»

این استاد ادبیات خاطر نشان کرد: «شاهنامه بزرگ‌ترین منبع اخلاق ایرانی نیز به‌شمار می‌رود. هیچ فضیلت اخلاقی‌ای نیست که در شاهنامه ستایش نشده باشد و هیچ ردیلت اخلاقی‌ای نیست که نکوهش نشده باشد. شاهنامه نه تنها با بوستان سعدی هم‌سنگ است، بلکه از نظر کثی و کیفی برتر نیز می‌نماید. اما برای انتقال این مفاهیم به نسل امروز باید آن‌ها را در قالب‌های نو چون فیلم، سریال و هنرهای نمایشی عرضه کنیم؛ نهادهایی همچون صدا و سیما، وزارت فرهنگ و ارشاد و هنرمندان کشور باید برای این منظور تلاش کنند و محتوایی متناسب با سلیقه و نیاز نسل جدید فراهم آورند.»

✦ نمایشگاه کتاب

سخنگوی نمایشگاه کتاب:

مسائل سیاسی در نمایشگاه کتاب معنادار



ابراهیم حیدری، قائم مقام و سخنگوی سی و ششمین دوره نمایشگاه کتاب تهران در ششمین نشست خبری این رویداد فرهنگی که روز پنجشنبه، ۲۵ اردیبهشت، در نیم طبقه مصلی برگزار شد، با اشاره به استقبال مردم از نمایشگاه کتاب و شلوغی نمایشگاه در روزهای اخیر، گفت: «خوشبختانه استقبال مردم از این رویداد بسیار خوب و دلگرم‌کننده بوده است. با بودن مردم از این فضالت می‌بریم، البته بخشی از حضور مردم به دلیل اطلاع‌رسانی شماس است.» به گزارش ایسنا، او با اشاره به بازدید محمد رضا عارف، معاون اول ریاست جمهوری از نمایشگاه کتاب، گفت: «بعد از بازدید از نمایشگاه در نشست با انجمن هاوتشکل ها و صنوف نشر گپ و گفت یک ساعته داشتند. در این جلسه قرار شد با تشکیل کارگروه کاغذ در معاونت ریاست جمهوری مسائل حوزه نشر پیگیری شود و در جلسه بعدی مسائل صنوف حوزه صنعت نشر پیگیری شود.» سخنگوی نمایشگاه کتاب مجموع فروش نمایشگاه در بخش مجازی و حضوری را ۴۲۴ میلیارد و ۵۷۵ میلیون تومان اعلام کرد و گفت: «میزان فروش بخش مجازی تا ساعت ۱۲ روز پنجشنبه، ۲۵ اردیبهشت، تقریباً ۲۴۰ میلیارد تومان و سهم بخش حضوری نیز ۱۸۴ میلیارد تومان بوده است. در مجموع فروش نسبت به سال گذشته در این بازه زمانی، ۶۵ درصد رشد داشته است. به گفته او، تاکنون ۹۳ هزار و ۳۲۰ جلد کتاب فروش رفته که در مقایسه با سال گذشته رشد ۲۶ درصدی داشته است.»

حیدری درباره میزان بازدیدکنندگان نمایشگاه نیز گفت: «طبق عملکرد دستگاهی‌های اس روز گذشته در ساعت ۱۷، سیم کارت ۴۱ هزار نفر در محوطه نمایشگاه فعال بود، که البته در بخش کودک و نوجوان فعال نیست و اگر به صورت میانگین حساب کنیم روزانه ۵۰۰ هزار نفر از نمایشگاه دیدن کردند.» سخنگوی نمایشگاه کتاب خاطرنشان کرد: «تخلفات به صورت جدی پیگیری و رصد می‌شود. هر روز بدون استننا جلسه کمیته تخلفات تشکیل می‌شود و تخلفات بر اساس آیین نامه بررسی می‌شود.» ابراهیم حیدری در پاسخ به پرسشی مبنی بر جابه‌جایی غرفه هند و پاکستان در بخش بین الملل توضیح داد: «هر دو کشور همسایه ما هستند و جایگاه نمایشگاه کتاب جایگاهی فرهنگی است و مسائل سیاسی در آن معنادار.»

تففسش مشکل داشت. سریع CPR را شروع کردم. مردم دور و برم با تعجب نگاه می‌کردند و بعضی‌ها می‌پرسیدند: «چی کار داری می‌کنی؟» جوابی نمی‌دادم و فقط به احیا فکر می‌کردم. ۲۰ دقیقه عملیات احیا را ادامه دادم تا اینکه نبض و تنفس مرد برگشت. به یکی از همکاران گفتم که او را به بیمارستان برسانند. پزشک اورژانس بعد از معاینه گفته بود او دیگر مشکلی ندارد. وقتی به خوابگاه برگشت، آمد برای تشکر. خوشحال بودم و بغض گلویم را گرفته بود. جان کسی را از مرگ نجات داده بودم

روایت هادی غروی

جنگ بود و حمله‌های هوایی که یک روز همدان را بمباران کردند؛ نزدیک اداره گذرنامه، ما در بیمارستان بودیم. من در اورژانس تریاژ می‌کردم. خیلی سخت و طاقت‌فراس. تریاژ در بیمارستان بر اساس شرایط و امکانات است و گاهی شرایط سخت و نداشتن امکانات، یک مسئول تریاژ را به آدمی قسماً القبل تبدیل می‌کند؛ آنقدر که آدم‌های اطراف از او متفر می‌شوند. خاندن جوانی را آوردند که به شدت آسیب دیده بود و ناله و گریه می‌کرد. اسمش فروزان خورشیدی بود. کودک دو ماهه خودش را شیر می‌داده که وضعیت قرمز می‌شود. بمب را که می‌زند، بعد از انفجار بلند می‌شود تا ببیند کجا بوده، غافل از اینکه این بمب نزدیک خانه‌شان خورده است. در همان لحظه یک تر کش بمب در ابعاد ۳۰ در ۳۰ آمده از وسط قفسه سینه رد شده بود و سمت چپ بدن، کتف و دست چپ را با خود برده بود. یک ریه‌اش توی هوا کار می‌کرد که او را به بیمارستان رساندند. در آن لحظه هیچ کاری نمی‌توانستیم بکنیم جز اینکه برایش اکسیژن بگذاریم و یک سرم بز نیم تا ... یعنی هیچ کاری نمی‌توانستیم بکنیم تا شهید شود.

پیرزن تنها

روایت فروش فیضی

دومین سالگرد ترحال امام خمینی (ره) بود که آن اتفاق افتاد. من مسئول عملیات بودم. مثل سال قبل و سال‌های بعدش. دلشوره داشتم. از دحام جمعیت زیاد بود؛ هم داخل حرم و هم بیرونش. درها را بسته بودند. بعد از مراسم و همزمان با باز شدن درها، فاجعه شروع شد. در شرقی بخش زنانه را که باز کردند، جمعیت روی هم ریخت. یک عده داخل بودند و یک عده بیرون. این شد که از دحام به وجود آمد. کلی زن و بچه مانند زبر دست و پا. صدای جیغ و فریاد بود که از آن سمت به گوش می‌رسید. همه در حال فرار بودند و ما خلاف جمعیت حرکت می‌کردیم که برسیم به نقطه حادثه. تا راهی پیدا کنیم و برسیم، عده‌ای زیر دست و پا ماندند و ۱۱ خانم و یک بچه فوت شدند. اجساد را به سردخانه بردیم. بعدش پسر امام، حاج احمد آقای خمینی خواستند که هر کدام از این جنازه‌ها را به شهرهای خودشان ببریم و به خانواده‌شان تحویل بدهیم. من با یکی از این اجساد رفتم مشهد. جست‌وجو کردیم و خانواده‌اش را پیدا کردیم؛ دختر و دامادش را. آن زمان از طرف حاج احمد آقا، ۵۰۰ هزار تومان به آن‌ها دادیم.

جنگ کنار همشهری‌های خود ایستاد و لحظه‌ای از امداد رساندن غافل نماند. از خدمات بی‌شمارش میتوان به نصب اردوگاه، اسکان اضطراری در آبادان و شادگان و دزفول و... اشاره کرد. همچنین دو خاطره از فروش فیضی انتخاب کرده‌ایم که در سال ۱۳۶۰ در جمعیت هلال احمر استخدام شد. ابتدا کارشناس طرح تحقیقات بود و بعد رئیس اداره طرح تحقیقات و بعد تر مدیرکل امداد و قائم مقام معاونت امداد شد. تمام خاطراتی که از این سه نفر انتخاب کرده‌ایم در کتابی با عنوان «بوسه‌های بعد از سیلی» چاپ شده. مصاحبه‌های این کتاب به عهده نرگس قوی‌زری بوده و لیلا باقری آن‌ها را تدوین کرده. این کتاب توسط مؤسسه آموزش عالی علمی کاربردی هلال ایران چاپ شده.

احیاء در نیمه شب

روایت عبدالنبی البوخنفر

ساعت سه نیمه شب بود و تازه از سر کار آمده و لباس را عوض کرده بودم تا خوابم که یک‌هو سروصدایی بلند شد. در خوابگاهی بودیم در خرمشهر. بعد از پذیرش قطعه‌نامه ۹۸هـ، خرمشهر هنوز بازسازی نشده بود. مردم برای بازسازی خانه‌های‌شان می‌آمدند به شهری خالی و بدون امکانات. ما برای‌شان استراحتگاه و آشپزخانه‌ای درست کردیم. هر روز تعداد زیادی از خرمشهری‌ها از این خوابگاه‌ها و آشپزخانه استفاده می‌کردند. جمعیت که بیشتر شد، یک ختام مینی بوس صلواتی هم راه‌انداختیم که از فرمانداری قدیم خرمشهر به ستاد بازسازی رفت و آمد می‌کرد. یک کانکس ساندویچی هم زده بودیم با ساندویچ‌های ۵ تومانی. صدا از طرف سالن خوابگاه بود. با همان لباس خواب دویدم بیرون و سمت صدا. عده‌ای دور مردی ۵۰ساله جمع شده بودند و می‌گفتند خروپف می‌کرده و یک‌باره صدای خروپش قطع شده. نبض مرد را گرفتیم. خیلی ضعیف می‌زد. تنفسش هم مشکل داشت. سریع CPR را شروع کردم. مردم دور و برم با تعجب نگاه می‌کردند و بعضی‌ها می‌پرسیدند: «چی کار داری می‌کنی؟» جوابی نمی‌دادم و فقط به احیا فکر می‌کردم. ۲۰ دقیقه عملیات احیا را ادامه دادم تا اینکه نبض و تنفس مرد برگشت. به یکی از همکاران گفتم که او را به بیمارستان برساند. پزشک اورژانس بعد از معاینه گفته بود او دیگر مشکلی ندارد. وقتی به خوابگاه برگشت، آمد برای تشکر. خوشحال بودم و بغض گلویم را گرفته بود. جان کسی را از مرگ نجات داده بودم.

پسر بچه سرما زده...

زمستان بود. یک شب باران شدیدی شروع شد که دو روز طول کشید. با اینکه زمین اردوگاه قبل از پریایی چادرها باغلتک کوبیده و خاکریزی شده بود، شدت بارش، جوی آبی راه انداخت. اردوگاه فاسود. خرمشهر که سقوط کرد، جمعیت هلال احمرش هم از بین رفت و ما رفتم آبادان. بعد از تهران دستور داند به استان فارس برویم برای تعیین تکلیف. تصمیم جمعیت هلال احمر استان فارس این شد که به فسار برویم و آنجا اردوگاهی برای آوارگان جنگی احداث کنیم. ظرف سه چهار روز، ۲۵۰ چادر امدادی نصب کردیم و با گونی و چادر سروسری بهداشتی هم درست کردیم. مشغول کار در اردوگاه بودیم که صدای جیغ و گریه از چادری بلند شد. دودیدم سمت چادر. پسر بچه ۱۰ساله‌ای کم شده بود. یک گروه جست‌وجو تشکیل شد و اردوگاه را بین خودمان تقسیم کردیم. بعد از یک ساعت پسر بچه را بیرون اردوگاه کنار جوی آب پیدا کردیم که بی‌حال به پشت افتاده بود و می‌لرزید. او رکت و بارانی ام را در آورد و دو ر بچه پیچیدم. سریع به بیمارستان منتقل شد و معجزه‌آسا نجات پیدا کرد. همراه مادرش بوده که ناگهان گم می‌شود. هر چه می‌گرد چادر خودشان و مادرش را پیدانی کند و خویش و سرما زده گوشه‌ای می‌افتد.

عزایی که تبدیل به جشن شد

یک روز نامه‌ای بر دم جلوی در خانه‌ای دیدم عزادار هستم. پرس و جو کردم فهمیدم مراسم همان رزمه‌های است که نامه‌اش را آوردم. زمان جنگ مدتی مسئول توزیع نامه‌های اسرای جنگی و ارتباط با خانواده‌های‌شان بودم. عراق کارشکنی می‌کرد و نامه‌ها در به دست جمعیت هلال احمر می‌رسید. رقت داخل و نشستم. با دقت همه را نگاه کردم. آقای را که معلوم بود از اقوام درجه یک بود صدا کردم. پرسیدم: «از کجا فهمیدید که این بنده خدا شهید شده؟» گفت: «یک سال است از او بی‌خبریم؛ پرس و جو کردیم و گفتند در خرمشهر بوده و آنجا شهید شده.» بیشتر سوال کردم که از مقامات کسی به آنها اطلاع داده یا نه؟ یک دفعه ناراحت شد که چرا من آنقدر پرس و جومی‌کنم. خودم را معرفی کردم و نشان جمعیت هلال احمر را روی ماشین نشان دادم. نامه را در آورد و تحویلش دادم. باورش نمی‌شد. آنقدر که زیر بار نمی‌رفت نامه از طرف عزیزشان باشد. اصرار کردم نامه را بخواند. با دست لرزان نامه را باز کرد. دوسه خط که خواند، زیر گریه و بلند شد و به طرف بقیه خانواده رفت. نامه را نشان داد. صدای جیغ و گریه بلند و عزاداری تبدیل به جشن شد. عزیزشان زنده بود و او سیر.